اندازه‌گیری می‌کردند. مثلا در چه ساعتی آب جزر و در چه ساعتی مد می‌شود و... این برای مشخص کردن دقیق زمان عبور از اروند بود.

آموزش عبور از اروند را ما یک جایی باید شبیه‌سازی می‌کردیم. هیچ راهی جز بهمنشیر نداشتیم. آنجا رودخانه‌ای به موازات اروند در داخل ایران بود. البته از لحاظ عرض و سرعت آب و جزر و مد اصلا قابل قیاس با اروند نبود اما چاره‌ای نداشتیم. موانعی که دشمن داشت را در بهمنشیر شبیه‌سازی کردیم. نیروها در شب که البته خیلی هم سرد بود از بهمنشیر و داخل موانع آن عبور می‌کردند. از لحاظ نظامی عبور از اروند با آن عرض برای ارتش‌های دنیا غیرممکن بود. الان هم با گذشت بیش از چهار دهه از آن زمان خیلی از ژنرال‌های دنیا این موضوع را نمی‌پذیرند. اما ما هیچ راهی جز این نداشتیم. البته آن چیزی که ما را از اروند عبور داد، آموزش نظامی، تخصص و مانور نبود بلکه مهم‌ترین عامل روحیه بچه‌ها و معنویت آنها بود. مثلا یادم هست وقتی نیروها بعد از آموزش، از بهمنشیر که خارج می‌شدند از زور سرمای هوا نمی‌توانستند زیپ لباس غواصی را پایین بیاورند! گروهی را نزدیک آب گذاشته بودند که مسئولیت آنها درست کردن آتش، تهیه چای برای غواصان و پایین کشیدن زیپ لباس بچه‌ها و دادن پتو به آنها برای گرم کردن‌شان بود. در آن وضعیت می‌دیدید بچه‌ها لباس‌شان را پوشیده و یک پتو برداشته بودند و در نخلستان‌های، تاریک! مشغول راز و نیاز و گریه و نماز شب می‌شدند. این عوامل باعث شد تا ما از اروند عبور کنیم.

*** آیا قبل از عملیات، حاج قاسم جلسه‌ای با فرماندهان لشکر ثارا... داشت؟**

یک یا دو شب به عملیات مانده بود. نیروهای تخریب، بچه‌های غواص، نیروهای اطلاعات و عده‌ای از فرماندهان لشکر جمع شدند. حاج قاسم بسیار نگران بود که نیروها چگونه می‌خواهند از اروند عبور کنند. شروع کرد برای بچه‌ها حرف دلش را زد. اشک هم از چشمانش سرازیر بود. «بچه‌ها وقتی به کنار اروند رسیدید ابتدا آب را به فاطمه‌الزهرا(س) قسم بدهید و به آب بگویید تو مهریه حضرت زهرایی، تو ما را امشب به آن طرف رودخانه ببر.»

*** برای عبور از اروند چه تدابیری تهیه کرده بودید؟**

ما هر تدبیری را که در ذهنمان برای عبور بچه‌ها باید انجام می‌شد به کار گرفته بودیم. اما خب یک نیروی نظامی وقتی موفق است که همه با هم باشند و سازمان‌شان به هم ریخته نباشد. طناب‌هایی درست کرده بودیم که هر یک متر گره‌زده بودیم تا بچه‌ها همدیگر را گم نکنند. اما وقتی وارد آب شدیم، هوا تغییر کرد و باد و باران شروع شد. همه برنامه‌های ما به هم خورد. نیروها با همان سازمان وارد شدند اما همین که به سمت دشمن حرکت کردند و در وسط اروند که آب چرخش داشت! نظم همه نیروها به هم ریخته بود. همه ذکر می‌گفتند. حالا دشمن آن طرف و ما این‌طرف؛ ولی این لشکر خدا بود که باد و طوفان را فرستاد تا دشمن صدای بچه‌ها را نشنود. همین طوفان بچه‌ها را به آن طرف رودخانه برد. یعنی اگر آن طوفان و آن بارندگی نمی‌شد، نیروها اصلا نمی‌توانستند به راحتی از اروند عبور کنند. در شب‌های شناسایی، عبور از رودخانه حدود یکساعت زمان می‌برد اما آن شب به دلیل طوفان نیم ساعته به خشکی رسیدیم.

هر تدبیری که لازم بود حاج‌قاسم به کار برده بود. برای ارتباط با عقبه نمی‌شد از بی‌سیم استفاده کنیم چون دشمن متوجه عملیات می‌شد. از تلفن صحرایی با قرقره‌های یک کیلومتری که سیم تلفن به آن بسته شده بود، استفاده شد. قرقره‌ها را پشت برخی از نیروها می‌گذاشتیم و همین که آن فرد جلو می‌رفت، سیم تلفن را هم از رودخانه عبور می‌داد و به خشکی می‌رسید. برای هر محور هم دو قرقره در نظر گرفته شده بود. شب عملیات من کنار حاج‌قاسم بودم، هر چه حاج‌قاسم این دسته تلفن را می‌چرخاند، صدایی از آن طرف نمی‌آمد. بعد از دقایقی صدای آرامی از پشت بی‌سیم به گوش رسید: «احمد احمد، حبیب!» حبیب نام مستعار حاج‌قاسم در جبهه بود. حاج قاسم آن شب خیلی نگران بود و زیر لب ذکر می‌گفت و گریه می‌کرد. حاجی تا صدا را شنید، گفت:

داده‌نما

۵

ورزش

همزمان باکار، به ورزش باستانی در زورخانه پهلوان عطایی کرمان همراه با پرورش اندام پرداخت. بعدها به ورزش کاراته روی آورد و تا کمربند مشکی ادامه داد

۶

امام خمینی

نفر اول سمت چپ

آشنایی با پسر و داماد صاحب هتل، موجب شد او با امام خمینی(ره) و مبارزات انقلابی علیه رژیم شاهنشاهی آشنا شود

۷

جلسات قرآن

شرکت در جلسات قرآن تکیه فاطمیه کرمان و نماز جماعت مسجد جامع کرمان و استفاده از محضر آیت‌ا... صالحی، حجت‌الاسلام حقیقی و آیت‌ا... روحانی